

بانیان و مدیران
 هیأت مدیره
 هیأت رئیسه
 هیأت منشیان
 هیأت بازرسی
 هیأت حفاظت و امنیت
 هیأت خدمات
 هیأت نظارت
 هیأت تحقیق و تعقیب
 هیأت دادرسی
 هیأت تجدیدنظر
 هیأت استئناف
 هیأت عالی دادرسی

آخرین نشست قضایی استان

سخن به پرسش‌های ۲۷۷ تا ۲۷۹

تنظیم: حمید مهدی پور - قاضی حوزه معاونت آموزش تهران

به این که قبل از حذف دادرها طبق ماده ۱۳۶ مکرر قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۲۹۰ ضبط وثیقه به عهده دادستان بوده است طبق ماده ۱۰ آیین نامه، این اختیار به دادستان اعاده شده است.

آقای دلداری (دادگستری فیروزکوه):

اخذ وجه الكفاله و ضبط وثیقه با توجه به تشکیل دادرها با دادستان یا معاون او خواهد بود زیرا تبصره ۶ ماده ۲۰ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، اجرای احکام کیفری را به عهده دادرها نهاده است و مقررات مربوط به قانون آیین دادرسی کیفری را مورد توجه قراردادده است لذا بر مبنای ماده ۱۴۰ قانون آیین دادرسی کیفری هم که این مقررات، من جمله اخذ وجه التزام و وثیقه و ضبط آن را بیان می دارد اقدام لازم با دادستان خواهد بود مگر این که ماده ۱۴۰ قانون مذکور را به تبصره ۶ ماده ۲۰ فوق الأشعار تسری ندهیم که در این صورت در وظیفه رئیس حوزه قضایی باقی خواهد ماند.

آقای شاه حسینی (دادسرای عمومی و انقلاب ورامین):

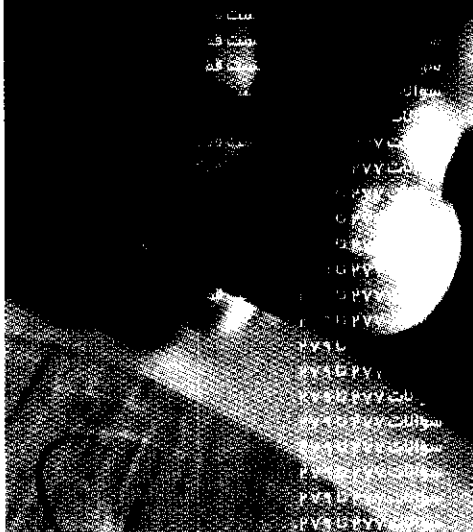
به موجب قانون آیین دادرسی کیفری سابق، اقدام در خصوص موضوع سؤال از جمله اختیارات دادستان بود که با تصویب قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۷۳ برابر تبصره ماده ۱۲ قانون مذکور این اختیار به عهده رئیس حوزه قضایی قرار گرفت و با تصویب قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب سال ۱۳۷۸ و به موجب ماده ۱۴۰ قانون یاد شده این اختیار همچنان به عهده رئیس حوزه قضایی قرار داشت تا این که با تصویب قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ و ماده ۱۰ آیین نامه قانون مذکور کلیه اختیارات

سؤال ۲۷۷- با توجه به تشکیل دادرها، چه مقامی دستور اخذ وجه الكفاله و ضبط وثیقه را صادر می کند؟

آقای سفلی (دادگستری هشتگرد):

نظر اقلیت - با توجه به صراحت ماده ۱۴۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری اختیار ضبط وجه الكفاله و وثیقه به عهده رئیس حوزه قضایی است و ماده ۱۰ آیین نامه اجرایی قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب نمی تواند خلاف قانون باشد و طبق قانون اساسی قضات می توانند از اجرای آیین نامه های خلاف قانون خودداری کنند.

نظر اکثریت - با توجه به این که در زمان تصویب قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مطابق ماده ۳ این قانون و ماده ۱۲ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۷۳ امر تعقیب به عهده رئیس حوزه قضایی (رئیس دادگستری) بوده است و مقامی به نام دادستان وجود نداشته است به همین علت ماده ۱۴۰ این اختیار را به رئیس حوزه قضایی داده است در حالی که پس از اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب این اختیار یعنی تعقیب تا اجرای حکم به عهده دادستان است و این دادستان است که در امور جزایی از بدو تعقیب تا اجرای حکم دخالت دارد در حالی که دخالت رئیس دادگستری فقط در مرحله دادگاه است مضافاً به این که ماده ۱۰ آیین نامه مخالفی با قانون ندارد و جهت تشریح و توضیح نحوه اجرای قانون است و موافق قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب است و در مقام بیان و تشریح قانون مقرر داشته است، با توجه به این که دادرها تشکیل شده و مقامی به عنوان دادستان داریم اختیارات قانونی دادستان اعاده می شود و با عنایت



دادستان اعاده شد و اکنون دادستان است که می تواند اقدام نماید.

آقای رفیعی (دادسرای عمومی و انقلاب ناحیه ۵ تهران):

نظر به این که ماده ۱۳۶ قانون آیین دادرسی کیفری سال ۱۲۹۰ صراحةً اختیار صدور دستور ضبط وثیقه و یا اخذ وجه الكفاله را به دادستان تفویض کرده بود در آیین نامه اجرایی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب به موجب ماده ۱۴ این آیین نامه کلیه اختیارات دادستان به رئیس حوزه قضایی محول شد بعد از تصویب قانون اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب ماده ۱۰ آیین نامه اجرایی این قانون مقرر داشت که از تاریخ اجرای این قانون در هر حوزه قضایی اختیارات دادستان که در اجرای قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ به رئیس حوزه قضایی تفویض شده بود مجدداً به دادستان محول می گردد با عنایت به مراتب فوق الذکر نظر اکثریت قریب به اتفاق همکاران قضایی (دادسرای ناحیه ۵) بر این است که دستور ضبط وثیقه یا اخذ وجه الكفاله باید از جانب دادستان صادر شود. با صراحت ماده ۱۰ آیین نامه مذکور و با توجه به سابقه تاریخی آن، هیچ تردیدی در این امر وجود ندارد. در مورد قسمت دوم سؤال قابل ذکر است که با مذاقه در ذیل ماده ۱۲ آیین نامه قانون اصلاحی باید گفت دادستان در تفویض اختیارات و وظایف خود به معاونان خویش آزاد است و در اجرای ماده فوق الأشعار و نظر به اطلاق آن باید گفت که اختیار و وظیفه صدور دستور ضبط وثیقه و اخذ وجه الكفاله هم از جانب دادستان قابل تفویض به معاونان می باشد.

آقای حضرتی (دادگستری کرج):

اکثر همکاران اعتقاد دارند که چون در گذشته برابر ماده ۱۳۶ مکرر قانون آیین دادرسی کیفری این اختیارات به عهده مدعی العموم بوده است و سپس در یک فاصله زمانی به عهده رئیس دادگستری قرار گرفته است. با تصویب قانون اخیر و ماده ۱۰ آیین نامه قانون مذکور این وظیفه مجدداً به عهده دادستان قرار گرفته است. اما این جانب معتقدم با توجه به صراحت ماده ۱۴۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ که این اختیار به عهده رئیس دادگستری قرار داده شده است فعلاً با توجه به خلأ قانونی، تا تصویب قانون آیین دادرسی کیفری جدید همچنان رئیس دادگستری دارای اختیار فوق است.

آقای خرم آبادی (معاون دادرسی عمومی و انقلاب تهران):

موضوع با حضور نمایندگان محترم نواحی بررسی شد آنان اتفاق نظر دارند که با تصویب قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ و ماده ۱۰ آیین نامه قانون مذکور با سلب اختیارات رئیس حوزه قضایی در این خصوص اختیارات دادستان اعاده شده است زیرا که اکنون ماده ۳ قانون مذکور تحقیقات را به عهده دادستان و

همکاران او قرار داده است و قرار تامین هم معمولاً در این مرحله اخذ می گردد البته دادگاهها هم گاهی می توانند قرار تامین صادر کنند ولی به طور اعم این اختیار به عهده همکاران محترم دادسراست لذا چون اذن در شیء اذن در لوازم آن نیز می باشد نتیجتاً اختیارات موضوع سؤال هم به عهده دادستان می باشد. نظر اداره حقوقی نیز این است که به موجب کل قوانین مصوب این اختیار با دادستان است.

آقای خدابخشی (دادسرای عمومی و انقلاب ناحیه ۶ تهران):

اختیارات رئیس حوزه قضایی فقط در چارچوب قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب بوده است که با تصویب قانون جدید این اختیارات به عهده دادستان قرار گرفته نظر همکاران محترم در این خصوص مورد تأیید است.

آقای رضوانفر (دادسرای انتظامی قضات):

همان طور که می دانیم احیاء یعنی دادن جان به شیء که معدوم شده است لذا برای احیای دادسرا نیاز به تصویب قانون بود تا مجدداً فعال شود با تصویب این قانون به دادسرا تکلیف شد که از قانون دادگاه هم استفاده کند اما چون دادسرا زیر مجموعه دادگاه نیست، یک واحد قضایی است و دادستان مجری حکم است لذا اخذ وجه الكفاله و ضبط وثیقه به عنوان الفبای اقدامات دادسرا محسوب است. دکتر آخوندی (استاد دانشگاه):

چون قانون اسم دارد معتقد نیستم که قانون را احیاء نامگذاری کنیم در مورد این قانون پرسشها و ابهامات زیادی مطرح شده که می توان آنها را به سه دسته تقسیم کرد یک دسته پرسشهایی است که از ناحیه قضاتی مطرح می شود که آشنایی با دادسرا ندارند که می توان با آموزش آن را رفع کرد دسته دوم ابهاماتی است که در قانون وجود دارد که می توان با تفسیر اصولی و

همدلی با اساتید آن را حل کرد دسته سوم که خیلی زیاد نیست و به طریق فوق قابل حل نمی باشد انسان می تواند به هر نحوی استفاده کند.

اما در مورد موضوع سؤال دو مسأله است اول این که این دستور یک دستور قضایی است چون برای اجرای آن نیاز به اقدامات قضایی است از این که قائل شویم که دستور فوق اداری است صحیح نیست در آیین دادرسی کیفری سابق دستور را بازپرس صادر

می کرد، بعداً به دادستان واگذار شد. در سال ۱۳۵۲ دادستانها و داریاران هم مجاز شدند از متهم تامین بگیرند. صحیح به نظر نمی رسد که دادستان هم تامین بگیرد و هم اجازه اخذ یا ضبط آن را داشته باشد بهتر بود که دو مقام قضایی دخالت داشته باشند مثلاً بازپرس تامین بگیرد و در مواقع لزوم دادستان دستور اخذ یا ضبط صادر کند در هر صورت تبصره ذیل

ماده ۱۲ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ وظایف دادستانها را به رؤسای دادگستریها تفویض نمود اما یک سری از وظایف دادستانها از بین رفته بود از قبیل صدور کیفرخواست و یا صدور قرار تعلیق تعقیب، حالا با توجه به تبصره ماده یاد شده و ماده ۱۴۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ که این اختیار را به عهده رئیس دادگستری قرار داده است باید ببینیم قانون اخیراً تصویب آن را نسخ کرده است یا خیر؟ بدون تردید نسخ صریح در این خصوص نداریم و اختیار صریح به دادستان داده نشده است اما منظور از اجرای احکام یعنی اجرای احکام دادگاهها، دستور ضبط وثیقه هر چند که ماهیت قضایی دارد و نیاز به اقدامات قضایی برای اجرای آن می باشد معتقدم حکم تلقی نمی شود.

آقای زندی (معاون آموزش دادگستری استان تهران):

اولاً رئیس حوزه قضایی رئیس شعبه اول است و نسبت به فرارهای بازداشت موقت که از محاکم صادر می شود اظهار نظر می کند و با خود می تواند قرار بازداشت موقت صادر کند. ثانیاً چون قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب دادستان همه اختیارات قانون سابق را دارد در حالی که با وجود ماده ۱۴۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ که وظایف رئیس حوزه قضایی را تصریح کرده است و با توجه به ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب که قانون آیین دادرسی کیفری سال ۱۳۷۸ را تا تصویب قانون آیین دادرسی کیفری جدید معتبر دانسته است و قانون آیین دادرسی کیفری سال ۱۲۹۰ را نسخ نموده است. نباید معتقد باشیم که اختیارات رئیس حوزه قضایی در خصوص فرض سؤال سلب شده است بلکه باید معتقد بود این وظیفه تا تصویب قانون آیین دادرسی کیفری جدید همچنان به عهده رئیس حوزه قضایی است.

آقای صدقی (مجتمع قضایی شهید محلاتی):

نظریه اکثریت - با عنایت به ماده ۱۴۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸ که دستور ضبط وثیقه به طور مطلق به رئیس حوزه واگذار شده بود و نظر به این که مطابق بند الف ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب از آن تاریخ تشکیل دادسراهای عمومی و انقلاب کلیه اقدامات مربوط به کشف جرم و تعقیب متهم و حفظ حقوق عمومی و اجرای حکم به عهده دادستان می باشد و نظر به این که ماده ۱۰ آیین نامه اجرایی که در تبیین قانون مرقوم تصویب شده اعلام کرده است که از تاریخ

چون دادسرا زیر مجموعه دادگاه نیست، یک واحد قضایی است و دادستان مجری حکم است لذا اخذ وجه الكفاله و ضبط وثیقه به عنوان الفبای اقدامات دادسرا محسوب است

اجرای قانون کلیه اختیاراتی که به رئیس حوزه قضایی تفویض شده بود مجدداً به دادستان هر حوزه قضایی محول می گردد و این که صرفاً مرجع رسیدگی به اعتراض به دستور ضبط وثیقه، محاکم عمومی (کیفری) می باشند علی هذا پس از تشکیل دادسرا در هر حوزه قضایی دستور ضبط وثیقه مطلقاً در صلاحیت دادستان آن حوزه می باشد.

نظریه اقلیت مجتمع قضایی شهید محلاتی:

نظر به این که مطابق بند الف ماده ۳ قانون اصلاح تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب کلیه اقدامات مربوط به کشف جرم و تعقیب منتهم و حفظ حقوق عمومی و اجرای حکم به عهده دادستان می باشد و ماده ۱۰ آیین نامه قانون مذکور بر همین مبنا تصویب شده است لیکن با توجه به تبصره ۳ و ۴ ماده ۳ قانون مرقوم که صلاحیت دادسرا را بر موارد مذکور در فوق به طور مطلق سلب نموده است و دادگاههای مربوط (عمومی کیفری و کیفری استان) را به طور عام ذی صلاحیت دانسته و ضبط وثیقه هم جزئی از اقدامات اجرایی تعقیب و کشف جرم و حفظ حقوق عمومی می باشد که دادسرا در این گونه موارد (به جز اجرای احکام) اصولاً فاقد صلاحیت است بنابراین در جرائم موصوف تبصره ۳ و ۴ قانون یاد شده مانند زنا و لوواط و جرایمی که تا تاریخ اجرای قانون مستقماً در دادگاه عمومی مطرح بوده است دادگاهها بایسته مطابق ماده ۱۴۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸ از رؤسای حوزه قضایی (حسب مورد) کسب دستور نمایند و این موضوعات ارتباطی با دادستان ندارد که به نظر این جانب نظریه اخیر منطبق با قانون است.

آقای فراوانی (تجدید نظر استان تهران):

نظریه اکثریت: نظر به این که تبصره ماده ۱۲ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب به موجب قانون اصلاح آن قانون مصوب ۱۳۷۸/۸/۱۷ حذف شده است و با توجه به ماده ۱۰ آیین نامه قانون اصلاحی ضبط وثیقه و صدور دستور اخذ وجه الكفاله که از وظایف دادستان بوده است در اجرای وظایف او با دادستان خواهد بود.

نظریه اقلیت:

مطابق ماده ۳ قانون اصلاحی ضبط وثیقه و صدور دستور اخذ وجه الكفاله و اصلاح قانون مرقوم که دادسرا را بر موارد مذکور در فوق به طور مطلق سلب نموده است و دادگاههای مربوط (عمومی کیفری و کیفری استان) را به طور عام ذی صلاحیت دانسته و ضبط وثیقه هم جزئی از اقدامات اجرایی تعقیب و کشف جرم و حفظ حقوق عمومی می باشد که دادسرا در این گونه موارد (به جز اجرای احکام) اصولاً فاقد صلاحیت است بنابراین در جرائم موصوف تبصره ۳ و ۴ قانون یاد شده مانند زنا و لوواط و جرایمی که تا تاریخ اجرای قانون مستقماً در دادگاه عمومی مطرح بوده است دادگاهها بایسته مطابق ماده ۱۴۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸ از رؤسای حوزه قضایی (حسب مورد) کسب دستور نمایند و این موضوعات ارتباطی با دادستان ندارد که به نظر این جانب نظریه اخیر منطبق با قانون است.

نظریه اکثریت:

نظر به این که مطابق بند الف ماده ۳ قانون اصلاح تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب کلیه اقدامات مربوط به کشف جرم و تعقیب منتهم و حفظ حقوق عمومی و اجرای حکم به عهده دادستان می باشد و ماده ۱۰ آیین نامه قانون مذکور بر همین مبنا تصویب شده است لیکن با توجه به تبصره ۳ و ۴ ماده ۳ قانون مرقوم که صلاحیت دادسرا را بر موارد مذکور در فوق به طور مطلق سلب نموده است و دادگاههای مربوط (عمومی کیفری و کیفری استان) را به طور عام ذی صلاحیت دانسته و ضبط وثیقه هم جزئی از اقدامات اجرایی تعقیب و کشف جرم و حفظ حقوق عمومی می باشد که دادسرا در این گونه موارد (به جز اجرای احکام) اصولاً فاقد صلاحیت است بنابراین در جرائم موصوف تبصره ۳ و ۴ قانون یاد شده مانند زنا و لوواط و جرایمی که تا تاریخ اجرای قانون مستقماً در دادگاه عمومی مطرح بوده است دادگاهها بایسته مطابق ماده ۱۴۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸ از رؤسای حوزه قضایی (حسب مورد) کسب دستور نمایند و این موضوعات ارتباطی با دادستان ندارد که به نظر این جانب نظریه اخیر منطبق با قانون است.

این که قائم به شخص او نیست در صورت اعطای این اختیار به معاون، نامبرده نیز می تواند آن را اعمال کند تبصره ۱۲ قانون و ماده ۱۰ آیین نامه اصلاحی آن قانون ناظر به موضوع نیست چون ماده ۱۰ آیین نامه مربوط به مواردی است که اختیارات دادستان را در قانون امور حسبی و سایر قوانین پراکنده احیاء کرده و این اختیار در قانون امور حسبی و سایر قوانین نبوده است بلکه در قانون آیین دادرسی کیفری سال ۱۲۹۰ و اصلاحات بعدی آن بوده است که بکلی منسوخ گردیده و در قانون آیین دادرسی جدید در ماده ۱۴۰ پیش بینی شده است که هنوز قابل اجراست چنانچه ماده ۱۰ آیین نامه را ناظر به این اختیار هم بدانیم چون آیین نامه نمی تواند ناقض قانون باشد باید گفت ماده ۱۴۰ به اعتبار خود باقی است بنابراین اختیار کماکان با رئیس حوزه قضایی خواهد بود.

نظریه اکثریت (۱۱ نفر از ۲۱ نفر) اعضای کمیسیون حاضر در جلسه (۸۲/۵/۱):

با توجه به تبصره ذیل ماده ۱۲ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ و صراحت ماده ۱۴۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۷۸ و با توجه به ماده ۳ قانون اخیر التصویب (قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب) و احواله به قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ در خصوص موضوع سؤال می توان گفت چون نص صریحی اختیارات رئیس حوزه قضایی را در این مورد سلب نکرده است ضمن این که استناد به ماده ۱۰ آیین نامه اجرایی قانون اصلاحی با توجه به صراحت ماده ۱۴۰ قانون آیین دادرسی کیفری فوق الذکر هم صحیح نیست لذا تا تصویب قانون آیین دادرسی کیفری جدید این وظیفه همچنان به عهده رئیس حوزه قضایی خواهد بود.

نظریه اقلیت (۱۰ نفر از ۲۱ نفر)

اعضای کمیسیون حاضر در جلسه (۸۲/۵/۱): با توجه به ماده ۱۲ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ و ماده ۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ امر تعقیب به عهده رئیس حوزه قضایی (رئیس دادگستری) بوده است و مقامی به نام دادستان وجود نداشته است به همین علت ماده ۱۴۰ قانون آیین دادرسی کیفری این اختیار را به رئیس حوزه قضایی داده بود اما با اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۸۱ امر تعقیب تا اجرای حکم به عهده دادستان قرار داده شده است و با تصویب ماده ۱۰ آیین نامه اجرایی قانون مذکور که مخالفتی هم با قانون ندارد اختیارات دادستان اعاده

شده است لذا بنا به مراتب فوق و این که دادستان مجری حکم است می توان گفت اخذ وجه الكفاله و ضبط وثیقه به عنوان الفبای اقدامات او می باشد و در خصوص قسمت دوم سؤال قابل ذکر است با مذاقه در ذیل ماده ۱۲ آیین نامه اجرای قانون اصلاحی دادستان در تفویض اختیارات و وظایف خود به معاونان آزاد است و در اجرای ماده فوق الاشاره و نظر به اطلاق آن باید گفت که اختیار و وظیفه صدور دستور ضبط وثیقه و اخذ وجه الكفاله هم از جانب دادستان قابل تفویض به معاونان می باشد.

سؤال ۲۷۸. در دادگاه عمومی بخش، دادرسی علی البدل دادگاه به چه نحوی به جرایم غیر مهم (جرایمی که در صلاحیت دادگاه کیفری استان نیست) رسیدگی می کند؟ تفاوت آن با دادگاه حقوقی دو مستقل سابق چیست؟ آقای سفلایی (دادگستری هشتگرد):

نظر اکثریت: با توجه به تبصره ۶ ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و ماده ۱۷ آیین نامه قانون مذکور مصوب ۱۳۸۱ در دادگاههای عمومی بخش فقط در اموری که در صلاحیت کیفری استان باشد قرار مجرمیت و کیفرخواست صادر می گردد و در قسمت اخیر تبصره یاد شده نیز مقرر گردیده در سایر جرایم مطابق قانون رسیدگی و اقدام به صدور رأی خواهد نمود منظور از این قسمت ماده این است که طبق رویه سابق یعنی مانند دادگاههای عمومی و انقلاب و بدون نیاز به کیفرخواست و حضور دادستان (دادرسی علی البدل) رسیدگی و انشای رأی می کند ضمناً منظور از قسمت اخیر بند الف که اختیارات دادستان را در دادگاههای بخش به عهده دادرسی علی البدل قرار داده است وظایف دیگر دادستان از قبیل امور حسبی و اجرای حکم است و این دادگاهها همانند صلح و

حقوقی دو مستقل سابق رسیدگی می کنند.

نظر اقلیت قضات دادگستری هشتگرد:

هدف قانونگذار از تشیل مجدد دادسرا از بین بردن این نقیصه بوده است که قاضی محکمه که وظیفه رسیدگی دارد و باید بی طرف باشد خودش مقام تعقیب کننده نباشد لذا مقامی به عنوان دادستان تعیین شد که این وظیفه را انجام دهد با این توضیح این وظیفه در دادگاههای بخش به عهده دادستان است بند الف ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ نیز وظیفه دادستان را در دادگاههای بخش به عهده دادرسی علی البدل قرار داده است و بند ج ماده ۱۴ قانون مذکور نیز اعضای دادگاههای جزایی عمومی

دادگاهها باید مطابق ماده ۱۴۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸ از رؤسای حوزه قضایی (حسب مورد) کسب ارتباطی با دادستان ندارد

رسیدگی به جرایم مهم و غیرمهم مشخص گردیده است یعنی در رسیدگی به جرایم مهم دادرسی علی البدل به جانشینی باز پرس اقدام می نماید که نیاز به صدور قرار مجرمیت و کیفرخواست می باشد و در رسیدگی به سایر جرایم (جرایم غیرمهم) نیازی به دخالت دادرسی نیست یعنی این دادگاهها همچنان برابر قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ و قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸ نسبت به این نوع جرایم از بدو تا ختم قضیه رسیدگی و میادرت به صدور حکم می نمایند.

آقای غفوری (حوزه قضایی بخش قرچک):

در حوزه قضایی بخش قرچک عملاً برابر تبصره ۶ ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب اقدام می شود یعنی جرایمی که رسیدگی به آنها در صلاحیت دادگاه کیفری استان است به جانشینی باز پرس عمل می شود قرار مجرمیت و کیفرخواست صادر می گردد و در سایر موارد بر اساس قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری یعنی بدون صدور قرار مجرمیت و کیفرخواست رسیدگی انجام می گیرد.

آقای رضوانفر (دادسرای انتظامی قضات):

آنچه در نظرهای ابرازی به هم نزدیک بود عدم صدور قرار مجرمیت و کیفرخواست در جرایم غیرمهم در دادگاه بخش بود قانونگذار هم در خصوص این نوع جرایم خواسته است که دادگاههای بخش به همان نحوی عمل کنند که دادگاههای عمومی قبلاً عمل می کردند یعنی در جرایم غیر مهم بدون صدور قرار مجرمیت و کیفرخواست رسیدگی نموده و رای صادر نمایند.

آقای صدقی (مجتمع قضایی شهید محلاتی):

نظریه قریب به اتفاق در دادگاههای بخش اصل بر این است که تصدی دادگاه به وسیله رئیس دادگاه بخش است و نقش دادرسی علی البدل به عنوان قاضی محکمه استثنایی است مع الوصف چنانچه دادرسی علی البدل بخواهد در جرایم غیرمهم که در صلاحیت دادگاه کیفری استان نیست رسیدگی نماید باید با حضور دادرسی علی البدل دیگر وظیفه دادستان را در محکمه که عبارت از اقامه دعوی عمومی است انجام دهد و حکم قانونی اخیر علاوه بر این که اجمالاً در قسمت اخیر بند الف ماده ۳ اصلاحی آمده است به صورت تفصیلی در مواد ۲۰۸ مکرر و تبصره ۲۶۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۲۹۰ نیز آمده است و اصولاً حضور دادرسی به عنوان دادستان در قانون جدید منبعث از همین مواد و قاعده (مالا پدراک کله لایترک کله) می باشد.

آقای زندی (معاون آموزش دادگستری استان تهران):

آخرین اراده قانونگذار در مورد رسیدگی دادگاههای حقوقی ۲ مستقل در قانون تشکیل دادگاههای کیفری یک و دو و شعب دیوان عالی کشور بیان شده بود که به موجب ماده ۹ قانون مذکور این دادگاهها در امور جزایی و حقوقی فقط صلاحیت رسیدگی در حد صلاحیت دادگاههای حقوقی ۲ و

قید با تبصره ۶ ماده مذکور مغایر است ظاهراً در تبصره اخیر وظیفه دادستانی از دادرسی عالی البدل سلب شده است زیرا می گوید . . . به جانشینی باز پرس تحت نظارت دادستان مربوطه . . . اما اتفاق نظر در مورد جرایم موضوع سؤال این است که نیاز به صدور قرار مجرمیت و کیفرخواست نیست لیکن عقیده شخصی خود من این است که دادرسی علی البدل دادگاه بخش دارای وظیفه دادستان است بنابراین در جرایم موضوع سؤال باید قرار مجرمیت و کیفرخواست صادر گردد.

آقای فراهانی (دادگاه تجدیدنظر):

اتفاق نظر- مطابق تبصره ۶ ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در حوزه قضایی بخشها رئیس یا دادرسی علی البدل فقط در جرایمی که رسیدگی به آنها در صلاحیت دادگاه کیفری استان است به جانشینی باز پرس اقدام می نمایند و در سایر موارد مانند گذشته بر اساس قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری و بدون نیاز به قرار مجرمیت و کیفرخواست رسیدگی و اقدام به صدور رای می نماید

(قسمت اخیر تبصره ۶) اگر چه معلوم نیست منظور سؤال از تفاوت حوزه قضایی، بخش با دادگاه حقوقی ۲ مستقل چیست؟ اما فرق آنها این است که صلاحیت دادگاههای حقوقی ۲ مستقل از حیث رسیدگی به دعوی حقوقی مطابق مواد ۹ و ۱۰ آن قانون احصاء شده بود و آن دادگاه نمی توانست به جز آنچه در صلاحیت آن بود رسیدگی نماید بقیه امور در صلاحیت دادگاه حقوقی یک بود اما در حوزه قضایی بخش دادگاه عمومی بخش از حیث صلاحیت در مسائل حقوقی هیچ محدودیتی در رسیدگی به دعوی ندارد و در امور کیفری نیز دادگاههای حقوقی ۲ مستقل طبق ماده ۱۰ قانون تشکیل دادگاههای کیفری ۱ و ۲ و شعب دیوان عالی کشور به دعوی و شکایاتی که در صلاحیت حقوقی ۲ و کیفری ۲ بود رسیدگی می کرد در حالی که دادگاههای عمومی بخش در قسمت کیفری نیز به جز آنچه در صلاحیت دادگاههای کیفری استان است به بقیه جرایم رسیدگی می کند.

دکتر آخوندی (استاد دانشگاه):

صلاحیت رسیدگی در دادگاه بخش در گذشته محدود به رسیدگی به امور خلافی و جنحه ای بود با تصویب قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب ۱۳۷۳ صلاحیت رسیدگی دادگاههای عمومی بخش به کلیه امور مدنی و جزایی گسترش یافت اکنون با تصویب قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب تکلیف این دادگاهها از حیث

و انقلاب را معین کرده است که دادستان یکی از اعضای آن است لذا در دادگاههای بخش بدون این که نیاز به صدور قرار مجرمیت و کیفرخواست باشد دادرسی علی البدل به عنوان دادستان حاضر می شود. آقای خدابخشی (دادسرای عمومی و انقلاب ناحیه ۶ تهران):

با توجه به تصویب قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ مرحله تعقیب و تحقیق از مرحله رسیدگی در دادگاه جدا شده است هر چند که در دادگاه بخش دادرسی تشکیل نمی شود تفکیک فوق باید در دادگاه بخش هم رعایت شود.

آقای رفیعی (دادسرای عمومی و انقلاب ناحیه ۵ تهران):

قابل ذکر است که در پیش نویس قانون اصلاحی، چنین پیش بینی شده بود که دادرسی در تمام حوزه قضایی اعم از شهرستان و بخش تشکیل شود و رسیدگی یکسان به روش دادرسی بر تمام سیستم قضایی حاکم باشد (صدور قرار مجرمیت به همراه کیفرخواست توسط دادرسی ارسال پرونده جهت اصدار رأی نهایی به دادگاه) لکن آنچه به عنوان مصوبه و قانون ارائه شد رسیدگی در دادگاه بخش را کمافی السابق خارج از موضوع قانون اصلاحی دانست به موجب تبصره ۶ ماده

۳ قانون مذکور در حوزه قضایی بخشها رئیس یا دادرسی علی البدل دادگاه در جرایمی که رسیدگی به آنها در صلاحیت دادگاه کیفری استان است به جانشینی باز پرس تحت نظارت دادستان مربوط اقدام می کند و در سایر جرایم مطابق قانون رسیدگی و اقدام به صدور رأی خواهد کرد به اتفاق رأی همکاران حاضر در این جلسه نظر بر این شد که در جرایم غیرمهم دادگاه بخش اقدام به رسیدگی می نماید و مکلف به رعایت تشریفات قانون اصلاحی مبنی بر صدور قرار مجرمیت و کیفرخواست و ارسال پرونده به دادگاه دیگر جهت صدور رأی نمی باشد چنانچه دادگاه بخش خود دادگاه مستقلی محسوب می شود واجد صلاحیت جهت تحقیق و صدور رای در مورد جرایم غیرمهم می باشد به نظر می رسد که از نظر رسیدگی و صدور رأی اختلافی با دادگاه حقوقی دو مستقل سابق ندارد و تنها از حیث میزان صلاحیت متفاوت است.

آقای خرم آبادی (معاون دادسرای عمومی و انقلاب تهران):

در بند الف ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ قید شده است وظیفه دادستان در حوزه قضایی بخش به عهده دادرسی علی البدل است به نظر می رسد این

چون دادسرا زیر مجموعه دادگاه نیست یک واحد قضایی است و دادستان مجری حکم است لذا اخذ وجه الکفاله و ضبط وثیقه به عنوان القبای اقدامات دادسرا محسوب است

کیفری ۲ سابق را داشتند . تبصره ماده مذکور در مورد دادسرا بیان کرده بود (در این موارد هر گاه داهسرا در محل تشکیل نشده باشد وظایف دادسرا به عهده رئیس دادگاه یا عضو علی البدل می باشد) یعنی رئیس دادگاه بخش یا دادرس علی البدل در اجرای حکم وظایف دادستان را انجام می دادند اما با تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در سال ۱۳۷۳ و حذف دادستان صلاحیت دادگاههای عمومی بخش دادگاههای عمومی شهرستانها گسترش یافت تا این که با تصویب قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب سال ۱۳۸۱ رسیدگی به جرایم غیرمهم در صلاحیت این دادگاهها قرار داده شد که با توجه به مباحثه یاد شده در مورد دادگاه بخش و عدم وجود دادسرا رسیدگی همانند دادگاههای حقوقی ۲ مستقل سابق و دادگاههای عمومی گذشته بدون دخالت داهسرا انجام می گیرد و در اجرای حکم رئیس دادگاه یا دادرس علی البدل وظایف دادستان را انجام می دهد ضمن این که قانون اخیرالتصویب هم در خصوص لزوم صدور قرار مجرمیت و کیفرخواست در مورد جرایم غیرمهم در دادگاه بخش چیز جدیدی بیان نکرده است.

نظریه قریب به اتفاق اعضای محترم کمیسیون حاضر در جلسه (۸۲/۵/۱):

با توجه به تبصره ۶ ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در دادگاههای عمومی بخش فقط اموری که در صلاحیت کیفری استان باشد قرار مجرمیت و کیفرخواست صادر می گردد و در خصوص رسیدگی به جرایم غیرمهم قانون مذکور چیز جدیدی بیان نکرده است یعنی رسیدگی به جرایم غیرمهم در این دادگاهها به همان روش سابق که در دادگاههای حقوقی ۲ مستقل صورت می گرفت انجام می شود به عبارت دیگر همانند دادگاههای عمومی قبل از تصویب قانون اصلاح امور تحقیق و رسیدگی یکجا و بدون دخالت دادسرا انجام می گیرد ضمن این که از قسمت اخیر بند الف ماده ۳ قانون مذکور استنباط می شود که منظور از اختیارات دادستان که در دادگاههای بخش به عهده دادرس علی البدل قرار داده شده است وظایف دیگر دادستان از قبیل امور حسبه و اجرای حکم است.

سوال ۱۰۰: در بند (ز) ماده ۳ اصلاحی این قانون است «کلیه قراردادهای دادسرا باید با موافقت دادستان باشد» آیا این عبارت در مورد جرایم غیرمهم آیا دادسرا باید تمام قراردادهای مجرمیت را از اعدادی تعیینی یا دلخواهی و نهایی در نظر دادستان برسد یا فقط قراردادهای مجرمیت و قرار بازداشت موقت منظور است؟

آقای صدقی (مجمع قضایی شهید محلاتی): نظریه قریب به اتفاق قضات مجمع:

اولاً- مطابق بند (و) ماده ۳ لایحه قانون اصلاحی... تحقیقات مقدماتی کلیه جرایم بر

عهده بازپرس می باشد لیکن مطابق همان بند در جرایمی که در صلاحیت رسیدگی دادگاه کیفری استان نیست دادستان نیز دارای کلیه وظایف و اختیاراتی است که برای بازپرس مقرر می باشد و مطابق تبصره ۵ ماده ۳ با ارجاع دادستان یا در غیاب وی معاون دادسرا یا دادیار عهده دار انجام تمام یا برخی از وظایف و اختیارات قانونی دادستان خواهد بود بنابراین اختیار دادیار در تحقیقات مقدماتی برگرفته و عارضی از ذات اختیارات و وظایف بازپرس می باشد و همان طوری که کلیه قراردادهای بازپرس قابلیت اختلاف با دادستان را ندارد

و موارد اختلاف مشخص است قراردادهای دادیار که برگرفته از اختیارات بازپرس می باشد نیز تابع همین قاعده است لیکن در سلسله مراتب چون دادیار تابع دادستان است در کلیه قراردادهای قابل اختلاف که مشمول به قراردادهای مشخص در قانون دارد تابع نظر دادستان است نه

جمعیه قرارها به معنای عام آن به عبارت دیگر هر جا که دادیار تحقیقات مقدماتی را به عهده دارد جای بازپرس نشسته و کلیه وظایف و اختیاراتی که بازپرس دارد دادیار هم همان وظایف و اختیارات را دارا می باشد اما از آنجا که بازپرس مستقل است حل اختلاف با دادگاه است لیکن چون دادیار تابع دادستان است نظر دادستان متع است.

ثانیاً- در تفسیر مقررات جدید لایحه اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب باید به قانون منشأ و مادر مراجعه کرد که با بررسی سوابق ملاحظه می شود بند (ز) ماده ۳ لایحه از ماده ۴۰ (قسمت دوم) قانون سابق آیین دادرسی که مقرر داشته ترتیب تحقیقات مقدماتی و شکایت از قرارها همان است که در مورد تحقیقات و قراردادهای بازپرس مقرر گردیده است و در تبصره یک آن ماده به صراحت آمده است: (کلیه وظایف و اختیارات بازپرس در امور جنحه به دادستان واگذار می شود) اخذ شده بنابراین همان طوری که در مقررات سابق کلیه قراردادهای دادیار به طور عام و مطلق تابع نظر دادستان نبوده در قانون جدید هم قانونگذار اراده دیگری از عبارت تمامی قرارها به جز کلیه قراردادهای قابل اختلاف (بین بازپرس و دادستان) مانند قراردادهای نهایی و بازداشت موقت نداشته است.

آقای رفیعی (دادسرای عمومی و انقلاب ناحیه ۵ تهران):

قریب به اتفاق همکاران اعتقاد دارند که منظور از لفظ (کلیه) این نیست که تمام تصمیمات دادیار که در قالب قرار شکل می گیرد باید به موافقت دادستان برسد. شایان ذکر است که بند (ز) سابقه آیین

در مقررات سابق کلیه قراردادهای دادیار به طور عام و مطلق تابع نظر دادستان نبوده در قانون جدید هم قانونگذار اراده دیگری از عبارت تمامی قراردادهای قابل اختلاف مانند قراردادهای نهایی و بازداشت موقت نداشته است

دادرسی کیفری سال ۱۲۹۰ ندارد و از قانون تشکیلات عدلیه وارد قانون اصلاحی شده است مفهوم بند (ز) عکس منطوق آن این است که دادیار در طول دادستان قرار دارد. این برداشت منادی این نظر نیست که دادیار یک شخص فاقد استقلال در اتخاذ تصمیم باشد بلکه دادیار در اجرای ذیل بند (ز) حق اختلاف نظر با دادستان را دارد. این فرض اختلاف بین دادستان و دادیار مؤید این نظر می باشد. خلاصه کلام این که دادیار مکلف است در مورد تمام قراردادهایی که بازپرس به تایید دادستان می رساند موافقت دادستان را کسب کند ولی در سایر قرارها تکلیف ابتدائی مبنی بر ارائه قرار به دادستان جهت کسب موافقت وی ندارد ولی چنانچه دادستان به نحوی از انحاء از مفاد قرار صادره مطلع شد و نظری عکس نظر دادیار داشت دادیار مکلف به تبعیت از نظر دادستان خواهد بود.

نظر اقلیت: این است که استدلال فوق اجتهاد در برابر نص است قانونگذار که در مقام بیان بوده است تفکیک قائل نشده و به طور مطلق کلیه قراردادهای دادیار را با موافقت دادستان قابل اجراء دانسته است.

آقای سفلاهی (دادگستری هشترگرد): دیدگاه اکثریت- با توجه به ماده ۶۲ قانون اصول تشکیلات دادگستری که مقرر می دارد (وکلاهی عمومی و معاونین باید در امور مهمه عقاید خود را به مدعی العموم اظهار دارند، در صورتی که مشارالیه عقیده آنها را تصویب نکرد و آنها در حفظ عقاید خود اصرار نمودند مدعی العموم می تواند وکیل عمومی دیگری انتخاب نماید تا مطلب طوری که مدعی العموم عقیده دارد در محکمه اظهار شود) و با توجه به تبصره ۵ ماده ۳ اصلاحی که دادیار دارای کلیه اختیارات دادستان است قراردادهای مهم مثل قراردادهای نهایی و قراردادهای تامین که منتهی به بازداشت متهم شود باید به موافقت دادستان برسد مضافاً این که تکلیف اظهار نظر نسبت به کلیه قراردادهای دادیاران موجب افزایش حجم کار دادستان می گردد. سابقه تاریخی موضوع و رویه قضایی قبل از انحلال داهسراها همین گونه بوده است. لیکن در هر صورت چنانچه دادستان از صدور هر یک از قرارها مطلع شود می تواند دخالت نموده و با آن مخالفت نماید در این صورت نظر دادستان لازم الاتباع است همچنین عبارت «با موافقت دادستان باشد» مندرج در بند (ز) ماده ۳ قانون اصلاحی با این که حتماً باید بنظر دادستان برسد با هم تفاوت دارند.

نظر اقلیت قضات دادگستری هشترگرد: با توجه به عموم بند (ز) ماده ۳ اصلاحی «کلیه

نظریه دوم - دلیلی ندارد کلیه قرارها به موافقت دادستان برسد زیرا این امر موجب اطاله داری و وقفه در تحقیقات مقدماتی می شود که با تسریع در رسیدگی منافات دارد و با التفات به این که می شود از قرارهایی مثل کارشناسی و معاینه و تحقیق محلی و غیره عدول کرد به نظر می رسد منظور قرارهای نهایی مدنظر بوده است .

نظریه اکثریت اعضای کمیسیون حاضر در جلسه (۸۲/۵/۱) :

برابر بند (و) ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب ، تحقیقات مقدماتی کلیه جرایم به عهده بازپرس می باشد و مطابق همان بند جرایمی که در صلاحیت رسیدگی دادگاه کیفری استان نیست دادستان نیز کلیه وظایف و اختیارات بازپرس را خواهد داشت . دادیار هم طبق تبصره ۵ ماده مذکور عهده دار انجام تمام یا برخی از وظایف و اختیارات قانونی دادستان می باشد با این وصف اختیار دادیار در تحقیقات مقدماتی در اصل برگرفته از وظایف بازپرس می باشد لذا همان طوری که کلیه قرارهای بازپرس قابلیت اختلاف با دادستان را ندارد قرارهای دادیار هم که برگرفته از اختیارات بازپرس می باشد نیز تابع همین قاعده است ضمن این که سابقه تاریخی موضوع و رویه قضایی قبل از انحلال دادرسیها نیز همین گونه بوده است از طرف دیگر تکلیف اظهارنظر نسبت به کلیه قرارهای دادیاران موجب افزایش کار دادستان می گردد و عملاً دچار مشکل خواهیم شد بنابراین منظور از عبارت کلیه قرارها مندرج در بند (ز) قانون جدید قرارهای قابل اختلاف مانند قرارهای نهایی و بازداشت موقت است اما از آنجایی که بازپرس مستقل است حل اختلاف با دادگاه است لیکن چون دادیار تابع نظر دادستان است نظر دادستان مستحب است

همچنین اگر دادستان از صدور هر یک از قرارهای دادیار مطلع شود می تواند دخالت نماید که در این صورت نظر وی لازم الاتباع است .

نظریه اقلیت اعضای کمیسیون حاضر در جلسه (۸۲/۵/۱) :

منطوق صریح بند (ز) ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب این

است که کلیه قرارهای صادره از ناحیه دادیار باید با موافقت دادستان باشد با این وصف استدلال اکثریت اجتهاد در برابر نص است قانونگذار که در مقام بیان بوده تکفیک قائل نشده است و به طور مطلق کلیه قرارهای دادیار را با موافقت دادستان قابل اجراء دانسته است نظریه شماره ۷/۲۸۴۷ مورخ ۸۲/۴/۱۸ اداره حقوقی و تدوین قوه قضائیه نیز مؤید همین نظر است .

آقای زندی (معاون آموزش دادگستری استان تهران) :
منطوق صریح قانون این است که کلیه قرارهای دادیار باید با موافقت دادستان باشد با این وصف اختیاردادیار از قاضی تحقیق قبلی هم کمتر است . اگر قایل باشیم هر جا قانونگذار کلمه قرار آورده آثارش این است که حتی قرار قبولی مثل قرار قبولی کفالت باید با موافقت دادستان باشد ضمن این که قانون قرارهای بازپرس را تفکیک کرده است در نتیجه این بازپرس است که می تواند هر نوع قرار را بدون موافقت دادستان صادر نماید فقط باید در مورد قرار بازداشت موقت و قرار نهایی پرونده را جهت اظهارنظر نزد دادستان ارسال نماید .

پاسخ شماره ۷/۲۸۴۷ مورخه ۱۸/۴/۸۲ اداره حقوقی و تدوین قوانین قوه قضائیه نسبت به استعلام آقای سیدعباس حسینی بازپرس شعبه سوم دادرسی عمومی و انقلاب ناحیه ۱۴ تهران در رابطه با موضوع سؤال :

اولاً - مقصود از کلیه قرارهای دادیار در بند (ز) ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب کلیه قرارهای دادیار اعم از قرارهای نهایی و تأمینیه که دادیار صادر نماید می باشد و تفسیر آن به قرارهای نهایی خلاف صریح آن ماده است لذا هر قراره که دادیار صادر می نماید باید به موافقت دادستان برسد .

ثانیاً - نظر به این که کلیه قرارهای صادره اعم از نهایی یا تأمینیه و یا قرار و تصمیمی که وسیله دادیار اتخاذ می گردد باید به موافقت دادستان برسد ، فرقی بین این که قرار در وقت اداری صادر شده باشد یا در وقت کشیک نیست .

آقای فراهانی (دادگاه تجدیدنظر) :
نظر اول (اکثریت) : اطلاق بند (ز) ماده ۳ قانون اصلاح تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب دلالت دارد که کلیه قرارهای صادره شده توسط دادیار باید با موافقت دادستان باشد اما این

بدان معنی نیست که هر قراره که دادیار صادر می کند باید پرونده را جهت موافقت یا اظهارنظر به نظر دادستان برساند بلکه بدین معنی است که چنانچه دادستان در عمل و به هر نحو با صدور قراره که در جریان تحقیقات توسط دادیار صادر می شود قرار گرفت و مخالفت کرد دادیار باید از آن تبعیت کند و نمی تواند برخلاف آن عمل کند . مفاد بند از ماده ۳ در راستای بیان وحدت قاضی در دادرسی و در طول یکدیگر بودن دادیار و دادستان است و به نظر می رسد قانونگذار می خواهد بگوید دادیار از هر جهت تابع دادستان است و برخلاف بازپرس که استقلال دارد و می تواند مخالفت کند دادیار این حق را ندارد .

قرارهای دادیار باید به موافقت دادستان برسد و این که اختیار دادیار و معاون دادستان ناشی از تفویض اختیار دادستان است و نظارت دادستان بر اقدامات ایشان ضروری است لذا کلیه قرارهای دادیار ولو قرارهای اعدای مثل کارشناسی و تحقیق و معاینه محلی باید به موافقت دادستان برسد .
دکتر آخوندی (استاد دانشگاه) :

منظور از امور مهمه در ماده ۶۲ قانون تشکیلات دادگستری همان جرایم جنایی بود که در نتیجه تشخیص این که چه نوع جرایم از امور مهمه هستند میسر بود اما اکنون مشخص نیست کدام یک از جرایم مهم و کدام یک غیرمهم هستند در خصوص موضوع سؤال باید ببینیم نسبت به چه اموری دادیار باید قانوناً قرار صادر کند لذا قرارهای قانونی که دادیار صادر می کند با توجه به اطلاق ماده باید با موافقت دادستان باشد زیرا که اطلاق ماده را نمی توان تعدیل کرد البته بعضی از دادیاران برای این که از نظر دادستان رهایی یابند عنوان قرار را در موارد ذکر نمی کنند مثلاً در مورد معاینه محل قید می نمایند تصمیم به معاینه محل گرفته شد ضمناً در مورد قرارهای بازپرس فقط قرارهای نهایی و قرار بازداشت به نظر دادستان می رسد .

آقای حضرتی (دادگستری کرج) :
هر موضوعی که دادیار باید با لفظ قرار اظهار نظر کند باید با موافقت دادستان باشد و سایر تصمیمات وی که از لفظ قرار استفاده نشده باشد نیاز نیست به نظر دادستان برسد .

آقای پرویزی (دادرسی عمومی و انقلاب ناحیه ۹) :
قانون صراحت دارد که همه قرارهای دادیار باید با موافقت دادستان باشد اما نظر خود من این است که تنها قرارهای نهایی و قرار بازداشت موقت دادیار باید به نظر دادستان برسد .

آقای خرم آبادی (معاون دادرسی عمومی و انقلاب تهران) :

باید گفت عنوان « به نظر دادستان برسد » فرق می کند با عنوان « با موافقت دادستان باشد » مثلاً در مورد آن قسمت از قرارهای بازپرس (قرارهای نهایی و قرار بازداشت موقت) بازپرس قانوناً مکلف است قرارهای مذکور را نزد دادستان جهت اظهار نظر بفرستد . قرارهایی که دادیار هم صادر می کند باید به نظر دادستان برسد اما برای این که عملاً دچار مشکل نشویم بهتر است قرارهای نهایی و قرار بازداشت دادیار به نظر دادستان برسد و قرارهای دیگر مخالف نظر دادستان صادر نشود .

آقای رضوانفر (دادرسی انتظامی قضات) :
دادیار در قانون فعلی اختیار دادیار سابق را ندارد . دادستان اصل است و دادیار کار او را انجام می دهد . توصیه من این است که تمام قرارهای دادیار به نظر دادستان برسد . ازجاء قبلی به دادیار و اقدامات دادیار نباید باعث بی اطلاعی دادستان از اقدامات مذکور باشد زیرا که حرف آخر در موافقت یا عدم موافقت نسبت به قرارهای دادیار را دادستان می زند .

منظور از عبارت کلیه قرارها مندرج در بند (ز) قانون جدید قرارهای قابل اختلاف مانند قرارهای نهایی و بازداشت موقت است اما از آنجایی که بازپرس مستقل است حل اختلاف با دادگاه است